

پس بر یکی و بر اینصورت بریدند چنانچه پیش رسول صلی الله علیه و سلم
رسیدند دست مبارک خود بر پای وی مالیدند فی الحال صحبت یافت
و از آن وقت جابر بن عبد الله رضی الله عنه گوید که در غزوه ذات
الرقاع من اشترت بک زنده ده دینار رسول صلی الله علیه و سلم بر من
یکه شت و اشتر من بک زده بود و مرا ای حال فتن نبود بر سید که چه
استاده قصه باز گفتم عصا طلبید و سه بار عصا در تن من می گذاشت
بعد از آن اشترت و یک کف آب بر روی وی زده و گفت
برش من بر شستم حتی آن خدای که محمد را بر آبی خلق فرستاد که
بر چند رسول صلی الله علیه و سلم اشتر خود را اشتر میراند اشتر من از وی
خی مانده لاجرم از عمر اخی رسول صلی الله علیه و سلم باز نماندم
السنه ثلثه و ذوات الرقاق که چون از غزوه ذات الرقاق فارغ
شدند مسیح مجاری را بر آبی نشسته و هم را اشتر می گفتم پیش رسول صلی الله
علیه و سلم آمد و گفت در شکم من صحبت رسول صلی الله علیه و سلم
گفت لا یغیب الغیب الا الله بعد از آن بر سید که ما را ان کی فرود آید
رسول صلی الله علیه و سلم فرمود که آن امر نیست موجه خدای تعالی و آن

باز رسید که فرود آمدیم کار خواهم کرد فرمود که سید اعم و دیگر رسید که در آن
زمین خواهم مرد فرمود که مرا معلوم نیست پس حضرت خونسامه و معا
این آیت و ستاده که ان الله عنده علم الساعة و یغیب الغیب
لایبغی بعد از آن آن ملعون گفت ای محمد این اشتر مرا از خدای تو
دو شتر است رسول صلی الله علیه و سلم فرمود که برود کار من مرا
از جان من دو شتر است و از نفس من فرزند عزیزتر است و مرا
بسیار همتا و چون سر برداشت فرمود که ای مجاری برود کار من
مرا اشتر داد که در یک جانب ریش تو ریشی پیدا شود همه گوشت
و پوست تو از آن شتر و بریزد و بعد از آن بدو زخ روی اندک
مدی گذشت آن ریش پیدا شد و روی وی تمام فرو ریخت
و همان بوی ناخوش پیدا کرد که مردم از گند آن می گریختند
و آن ملعون می گفت محمد شیخی گفت راست است **و از آن وقت**
که یو بر به بدت حارث رضی الله عنهما که رسول صلی الله علیه و سلم
در آن فرود آمد کرده بود گفته است که چون رسول صلی الله علیه و سلم
غزوه ای القظلم بر سر آن آمد و بدر من بهتر آن قوم بود پس از ملعون

باز بر سید آمد